



❖ جوانمردی، حرف اول بوکس

همیشه حرف من به شاگردهایم این بود که مرد باشند و مردانه بازی کنند. به ویژه برای کسانی که تازه به باشگاه می آمدند درباره اخلاق ورزشی و مرد بودن در ورزش خیلی حرف می زد که «الان که آمدید، دست چپ و راستان را نمی شناسید اما دوماه دیگر که فنون بوکس را یاد گرفتید، داستان فرق می کند. میادای به ناحق داستان به روی مظلومی بلند شود، میادای به پشتمانه زور بازو، قلدری کنید. مثل درخت باشید که هر چه پر بارتر است، افتاده تر. از زور بازویتان علیه زورگوها و ضعیف کش ها استفاده کنید.»

شاگردی داشتم به نام حسن پروازپور. یکی از بوکسورهای خوب زمان خودش. او فرسید انتقامی، قهرمان آسیا را برده بود. این بوکسور با اخلاق را جلوی در صحن زیر نقار خانه کشتند. داستان از این قرار بود که پاسبانی به پیرمرد سیدی زور می گفته است که حسن از راه می رسد. چندبار به آژان تذکر می دهد که «پیرمرد است گناه دارد، کاری به کارش نداشته باش؟» اما این درگیری ادامه دارد تا به پاسبان می گوید: «برو به» و با مشت می خواباند توی صورتش. همانجا مأمور در حالی که بر زمین افتاده بوده، تفنگش را در می آورد و به او شلیک می کند.



کد رویه رو را اسکن کنید و فیلمی از گفتگوی ما و محمود کمالی را در باره ورزش پولی تماشا کنید

❖ اخلاق بوکسوری؟

در یک کلام مرد بودن و مردانگی داشتن. ضعیف کش نباشد، در موقع ناراحتی و عصبانیت کوتاه بیاید. قوی و قدرتمند باشد. اما برای زورگوها و ضعیف کش ها.

❖ جایی که بوکس از آنجا پا گرفت؟

این بازی را آمریکایی ها شروع کردند. آن بازی بسیار خطرناک و بادست خالی بود. حتی در این نوع بازی خطر جانی هم رقیبان را تهدید می کند.

❖ فرق بوکس ایران با بوکس آمریکایی اروپایی؟

در ایران بوکسورهای آماتور هستند. یعنی اجازه ندارند حرفه ای بازی کنند. بوکس آمریکایی اروپایی، ۱۵ راند است، هر راند ۳ دقیقه. حریف بازنده جانی برایش نمی ماند آخر بازی. اما در ایران سه راند سه دقیقه ای داریم. البته غیر از تایم بازی، ضربه به برخی نقاط بدن که در بازی بوکس حرفه ای آزاد است در بوکس آماتور ممنوع است و خطا محسوب می شود.

❖ مخاطرات رشته بوکس؟

پارگی ابرو، شکستگی بینی، جابه جایی فک و به طور کل به هم ریختن ریخت صورت. مثل صورت خودم که دماغی برای من نمانده است. (می خندد)

❖ اگر به ۵۰ سال قبل برگردید دوباره همین راه را انتخاب می کنید؟

شک نکنید که انتخاب اول و آخر من بوکس است. کم جوان های سرکشی را به سمت این رشته نکشاندم که اگر به این سمت نمی آمدند، عاقبت خوبی انتظارشان را نمی کشید. همان دعای خیر پدر و مادر آن جوان ها برای یک عمر من پس است.

❖ توصیه به مستولان؟

جوانان هر مملکتی سرمایه های آن مملکت هستند. اگر روی آن ها سرمایه گذاری نشود، هستند کسانی که بخواهند در جهت معکوس روی آن ها سرمایه گذاری کنند. در چنین شرایطی بهترین کار این است که جوانان به سمت ورزش های سالم و مداوم سوق پیدا کنند.

❖ بوکسورهای بی نام و نشان محله

سال ۵۳ تیم بوکس رضاپهلوی برای بازی با تیم های مشهدی آمده بود. در این تیم چند بازیکن ملی پوش هم بودند. تیم رضاپهلوی چند تیم اسم و رسم دار مشهدی از جمله تیم تاج را برد اما به تیم راه آهن که اسمی نداشت، باخت. من برای ترکیب تیمم در این بازی سعی کردم بازیکنانم را از بین افرادی که بدن های قوی دارند، انتخاب کنم. حتی به سراغ کسانی رفتم که چند سال بوکس را کنار گذاشته بودند، اما می دانستم جنم قهرمانی را دارند. کلا همیشه سعی می کردم کسانی را بیاورم توی باشگاهم که از کتک خوردن و کتک زدن نترسند. حسن رقبتي نامی بود ساکن کوچه جوادیه که قصابی داشت. دوتا دستای من یک مشت او نبود. دستکش بوکس تودست این بابا جانی شد. یا حسن فرقانی که هیكلی درشت و ورزیده داشت. استاد جلیلی، بنا بود. خدار حمت کرده غلام حسین شخصی اول را از سرگذر پیدایش کردم. برای همین بازی با تیم رضاپهلوی بود که به سراغ او رفتم. کشیک حرم بود. قبول نمی کرد با خواهمش و تمنای من حاضر شد سر این بازی بیاید. برای بازی با حریف سه کیلو اضافه داشت. حمام حاج رستم را یک روز تمام قرق کردم. دوش های آب داغ را باز کردم خوب بخار کند، بعد هم دو و طناب، تا غروب با او کار کردم تا سه کیلو اضافه را آب کرد. بعد بردمش چلوکبابی. شش سیخ کباب اعلادادم خورد تا جون بگیرد. حسابی روی بچه ها کار می کردم تا آن ها هم با دل و جان بازی کنند و افتخار آور باشند.

❖ بردن بادست های خالی

تمام این بردن ها و قهرمان شدن هادر حالی بود که هیچ امکاناتی نداشتیم. یک تشک کشتی بود که باید صبر می کردیم تمرین کشتی بچه های وفادار و خادم تمام شود بعد ما برویم داخل سالن. ما از تجهیزات ورزش بوکس فقط یک کیسه داشتیم و تمام. حتی پول نداشتیم یک دست لباس یک رنگ و یک مدل برای بچه ها تهیه کنیم. یک لباس آبی بود، یکی زرد و یکی قرمز، اما تا دلالتان بخواهد بچه ها غیرت و مردانگی داشتند و برای قهرمانی وارد میدان می شدند. بچه های دیگری هم بودند مثل مهدی هامکا، مر حوم سیدرضا طباطبایی، مر حوم غلامحسین عباسی، کامل عباسی، استاد جلیلی، حسن پروازپور، عباس تقدیمی و... که همه جزو تیم بوکس راه آهن بودند که هر کدام در رشته بوکس حرفی برای گفتن داشتند و در دوره خودشان واقعا اسم مشهد و این تیم را پرآوازه کردند. من با همین بازیکن هاتیم رضاپهلوی را بردم. بردی که در مشهد غلغله به پا کرد و کیهان و مجله های ورزشی آشوبی به پا کردند.

❖ باشگاه مخفی

من خودم قهرمان اول کارگران ایران شدم. قهرمانی سوم ایران را در کارنامه ورزشی ام دارم. کاپ قهرمانی به خاطر تیمم گرفتم، شش بار هم موفق شدم دستکش طلایی را از آن خودم کنم. بعد هم که بازی را کنار گذاشتم رفتم سراغ بوکسورپروری. این داستان بوکس و باشگاه تا قبل از انقلاب پا بر جا بود. با پیروزی انقلاب و فشار برخی افراد غیر مسئول بازی بوکس هم به آخر خط رسید اما من خیره تر از این حرف ها بودم. باشگاه مخفی راه انداختم و بوکسور تربیت می کردم و تمرین می دادم. تا سال ۶۵-۶۶ در کوچه امیر به باشگاه مخفی داشتم. بیش از ۲۰۰ جوان را به باشگاهم جذب کردم که نیمی از این تعداد به طور حرفه ای این ورزش را ادامه دادند و مقام هایی هم در سطح استان و کشور کسب کردند. جوان هایی که بدن های ورزیده و خوبی داشتند را انتخاب می کردم و از آن ها می خواستم برای تمرین بوکس به باشگاه من بیایند. نوعی عشق بود به این حرفه و بوکسورپروری. مثلاً جوانی بود به نام احسان زعفران با برادرش به باشگاه ما می آمدند. الان این دو نفر در محله سجاده برای خودشان باشگاهی دارند. یک قهرمان آسیایی داشتم که از همین باشگاه مخفی، بوکس را شروع کرد. اما آدم های بخیل و تنگ نظر، کاری کردند در این باشگاه هم بسته شود. من هم برای همیشه بوکس و مربیگری این رشته را کنار گذاشتم.

